بررسی

تاریخ آناتولی در عصر ناصری

در دوره قاجار، به‌ویژه از زمان امیرکبیر، موضوع گزارش‌نویسی، آرشیوکردن اسناد و ترجمه متون خارجی، کمک بسیاری به ثبت وقایع تاریخی و نگارش تاریخ اجتماعی کرد. میرزا موسی‌خان طباطبایی انصاری، منشی اول وزارت خارجه ایران در عصر ناصری، یکی از این نویسندگان بود. او به مدت چهار سال در وان، هکاری و بتلیس (بدلیس) مأمور دولت ایران بود و از این فرصت استفاده کرد تا کتابی درباره تاریخ، جغرافیا، اوضاع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و اداری دو ولایت وان و هکاری در کردستان ترکیه بنویسد و در آن به طور خلاصه به مناطق بایزید و بدلیس نیز پرداخت. استان هکاری از شرق با آذربایجان غربی و شهرستان ارومیه، از غرب با استان شیرناک، از شمال با استان وان و از جنوب با اقلیم کردستان عراق همسایه است. البته پیش از آن نیز کتاب‌های بسیاری به زبان فارسی درباره تاریخ کرد و کردستان از سوی نویسندگان کرد به رشته تحریر درآمده است. نخستین کتاب از سوی «شرفخانه بدلیسی» به نام «شرف‌نامه» (تاریخ مفصل کردستان) در دوران صفوی تألیف شده که دارای اطلاعات مهم تاریخی مربوط به امارت‌های کرد است. در دوره‌های بعد اثرهای ارزشمند دیگری نیز به وجود آمده‌اند که غالبا درباره خاندان و امارت آرداَلان نوشته شده‌اند. میرزا موسی‌خان هدف از تألیف کتاب «زبده‌الوقایع: تاریخ وان و هکاری» را چنین عنوان کرده است: «در این ماموریت که مدت چهار سال اقامت و استقلال داشت: قوانین مقرّره عثمانی را که در صورت عدالت برای پیشرفت خیالات نفسانی در این صفحات موضوع شده است، ملاحظه و مراتب ظلم و تعدیات و عدم آسایش و رفاهیت اهالی را که از اقدامات اداره عدلیّه و والی به ظهور رسیده و می‌رسد، مشاهده نموده محض تبریک و تهنیت به هم‌وطنان خود در ضمن دعوت آنها به تصاعد اتصال دعای وجود مقدس همایونی به تطهیر این کتاب مبادرت کرده و بدون اینکه در اساس مواد نقطه انحراف و اختلاف شده باشد، به تشریح حالات کلیه این صفحات اقدام می‌نماید که هم‌وطنان جاکِر خانه‌زاد از مراتب علل و داد ناهشتاه فرخ‌نژاد مستحضر شده، لیلاً و نهاراً در دعاگویی وجود مسعود حضرت شهریاری مواظبت و از توجهات فوق‌الغایات همایونی در شکرگزاری مراقبت داشته باشند».

پژوهش در نسخه‌های خطی، کاری دشوار اما کارکردن در این راستا دارای اهمیت زیادی در مطالعات تاریخی است. نسخه خطی کتاب میرزا موسی‌خان طباطبایی انصاری که در نوع خود بسیار بارزش است، با عنوان «زبده‌الوقایع» به معنی برگزیده یا خلاصه حوادث و وقایع شناخته می‌شود. این کتاب دارای ۵۴ فصل است که هر فصل به یک موضوع خاص می‌پردازد. از زندگی میرزا موسی‌خان اطلاعات چندانی در دست نیست. او منشی اول وزارت امور خارجه ایران و یکی از چهره‌های مهم و سرشناس دوره قاجاریه بود که در دیپلماسی و عرصه سیاست سرآمد بود. نویسنده به مدت چهارسال و سه ماه بین سال‌های ۱۲۶۴ ـ ۱۲۶۶ شمسی مسئول کارگزاری ایران در وان و هکاری و بدلیس بود. خواننده هنگام مطالعه این کتاب، اطلاعات فراوانی درباره سیاست‌مداران آن زمان در آناتولی کسب می‌کند. روابط نویسنده با دولت عثمانی و مردم منطقه از یک سو و با سرکوبگران سلطنت قاجار و روس و وان از سوی دیگر باعث دستربسی او به اطلاعات فراوانی شده است. به دلیل خدماتی که آنها در اختیار داده بود، مورد توجه ناصرالدین‌شاه قرار گرفت؛ تا جایی که شاه با دستخط خود بر روی این اثر، ضمن تعریف و تمجید از آن، میرزا موسی‌خان را فردی قابل و کاردان معرفی کرد و دستور داد که از تجارب او استفاده کرده و شغلی موافق حال و منزلتش به او دهند. به طور کلی او فردی سیاست‌مدار بود که خوش‌خط‌بود، قلم‌روان، جامعه‌شناس‌بودن. آشنابودن به تاریخ و ادبیات از ویژگی‌های بارز او به شمار می‌رفته است.

کتاب زبده‌الوقایع، اطلاعات جامعی نهتنها از تشکیلات اداری ایالت‌ها، بلکه از معیشت مردم، غذاها، خانه‌ها، آداب و رسوم، جمعیت، مساجد، مدرسه و کاروانسراها به دست می‌دهد. این کتاب دارای ارزش‌های بسیار زیادی است. اثر دیگر او، سلماس، ارومیه و بسیاری دیگر از شهرها، جاهای مختلف وجود دارد. هیچیک از آنها به اندازه زبده‌الوقایع، جامع و دقیق نیستند. ارزش تاریخی این اثر ازاین‌رو رسانه است که دارای اطلاعات مفیدی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و اداری ولایت وان و هکاری و استراتژیک ایران و عثمانی به‌ویژه ولایت وان است. می‌توان گفت این کتاب اولین اثر درباره تاریخ محلی است که درباره کوه‌های آناتولی به شکل درخشنی نوشته شده است. چون مناطق وان و هکاری در زمان تألیف این کتاب مورد نزاع و مناقشه میان دولت‌های ایران و عثمانی بوده، اطلاعات مفیدی به‌ویژه در زمینه اختلافات مرزی به دست می‌دهد؛ به‌ویژه منطقه مرزی قطور که مهم‌ترین منطقه استراتژیک در طول مرزهای ایران، عثمانی و روسیه و کلیدی‌ترین نقطه مرزی به شمار می‌رفت.

از دیگر مطالب جالب کتاب که تهیه آن کاری دشوار بوده، آوردن اسامی و تعداد جمعیت هریک از شهرها و روستاهای وابسته به وان و هکاری در آن زمان است. همچنین نویسنده درباره عشایر، ایل‌ها و طوایف کرد این دو ولایت در دو بخش توضیح داده است. بخش اول آنهایی که فاقد خاک و ملکی بوده‌اند و در زمستان در قشلاق‌ها و در تابستان در ییلاق‌ها جاردر زده و زندگی می‌کرده‌اند و بخش دوم آنهایی که در زمستان خانه‌نشین و در تابستان جادرنشین بوده‌اند. مهم‌ترین آنها عشیرت حیدرانلو، تاقوری، مقوری، عروسانلو، جلالی، شمسکی، شکاک و از همه مهم‌تر عشایر ارتوشی است که بین کردها به کوچ معروف‌اند و دارای چند قبیله و طایفه بوده‌اند. از این کتاب دو نسخه خطی باقی شده است. نسخه اول که به نظر نسخه اساس می‌آید، در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. نسخه دوم که نسخه فرعی به شمار می‌رود، فوق جندانی با نسخه اول ندارد و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. در نسخه فرعی برعکس نسخه اصلی به جای کلمه اسلام و مسلمان از واژه کرد استفاده شده است. به جز در اعداد و ارقام که به خط سیاق نوشته شده است. تفاوت دیگری میان این دو نسخه نیست و به تفاوت‌های اندک این دو نسخه در متن و پاورقی کتاب اشاره شده است.

زبده‌الوقایع؛ تاریخ وان و هکاری
تصحیح فاخر حسن‌گلی
نشر تاریخ ایران
قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

گفت‌وگو با تورج اتابکی درباره تاریخ‌نگاری اتحاد جماهیر شوروی

خوب نگاه کنید، لنین همچنان در میدان سرخ مسکو غنوده است

علی سالم

نزدیک به سه دهه از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌گذرد اما کارنامه آن نظام، با همه ظلمت‌ها و ناگفته‌هایش، ذهن بسیاری از اهل پژوهش را به خود مشغول داشته است. اخیرا کتاب «برگ‌هایی از مناسبات روسیه و ایران، پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم»، با عنوان فرعی «روایتی از تاریخ‌نگاری شوروی» از سوی نشر چشمه منتشر شده که نمونه‌ای دست‌اول از تاریخ‌نگاری در آن دوره زمانی است. نویسنده کتاب بهرام‌الدین صلاح‌الدینوج منافند (۱۹۳۰-۲۰۰۷) است و ترجمه کتاب از زبان روسی به فارسی به قلم تورج اتابکی، نجم کاویانی و خلیل وداد انتشار شده است. این کتاب رساله دکترای نویسنده در دانشگاه دولتی آسیای مرکزی (امروزه دانشگاه ملی ازبکستان) است که به سال ۱۹۶۴ در تاشکند منتشر شد. از منافند مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری بر جا مانده که عمدتا درباره روابط روسیه تزاری با همسایگان جنوبی‌اش، ایران و افغانستان است.

کتاب حاضر به بررسی مسائلی می‌پردازد در پیوند با مناسبات سیاسی، بازرگانی، اقتصادی و تا حدی فرهنگی میان دو کشور روسیه و ایران که از طریق ترکستان شکل گرفته بود و پژوهشگران تا به حال کمتر به بررسی آن پرداخته‌اند. البته بی‌ربطی و گسستی این مناسبات به الحاق آسیای میانه به روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم مربوط می‌شود که خود داستانی خواندنی از گسترش قلمرو امپراتوری‌ها در قرن نوزدهم است. پیوستگی استعماری آسیای میانه در نیمه دوم قرن نوزدهم به امپراتوری روسیه، به معنای پایان طمع سیری‌ناپذیر این امپراتوری برای گسترش سلطه سیاسی و اقتصادی‌اش بر سرزمین‌های دیگر نبود. سرمایه‌داری رو به گسترش تزاری، با بهره‌بری بی‌حدومرز از منابع طبیعی غنی آسیای میانه، به شمال ایران و افغانستان روی نهاد تا این سرزمین‌ها را به سپهر نفوذ اقتصادی و سیاسی خود بکشاند.

مناسبات در این پژوهش کارنامه‌ای از تلاش آرام اما پیوسته امپراتوری تزاری برای نفوذ اقتصادی و سیاسی در جنوب مرزهای استعماری‌اش به ویژه ایران به دست می‌دهد. کتاب دوره‌ای از سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴ را دربر می‌گیرد و از منابع روسیه تزاری، اسناد بایگانی مرکزی دولتی اتحاد جماهیر شوروی، بایگانی مرکزی دولتی ازبکستان- ترکمنستان و کرجستان شوروی، گزارش‌های سالانه دیپلماتیک کنسول‌های انگلیس در مراکز بزرگ بازرگانی و داری خراسان- سیستان و استرآباد و آثار تاریخی متعدد فارسی و انگلیسی بهره برده است. فصل اول مناسبات ایران و آسیای میانه را پیش از الحاق ترکستان به روسیه شرح می‌دهد. فصل دوم به روابط ایران و روسیه در زمان الحاق آسیای میانه به روسیه می‌پردازد و فصل سوم درنگریزنده روابط ایران و روسیه از طریق راه‌های ترکستان است. در انتهای کتاب نیز منابع، نمایه و نقشه‌ها آمده است.

با تورج اتابکی درباره تحول و تطور تاریخ‌نگاری اتحاد جماهیر شوروی و جایگاه روسیه در آسیای مرکزی و ایران گفت‌وگویی تلفنی انجام دادیم که متن آن را در ادامه می‌خوانید. اتابکی، استاد تاریخ اجتماعی و پژوهشگر ارشد در پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی وابسته به آکادمی سلطنتی هلند است. حوزه مطالعات او تاریخ اجتماعی، تاریخ فرودستان، تاریخ کار و کارگری و تجدد و نوسازی در قلمرو جغرافیایی خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی است. از اتابکی تاکنون آثار پرشماری به زبان‌های فارسی، انگلیسی و روسی منتشر شده از جمله «تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه»، «دولت و فرودستان: فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران»، «آذربایجان در ایران معاصر» و «فسادگان در گردباد. با کارنامه و زمانه ایرانیان اتحاد جماهیر شوروی».

نگاه کلی شما به تاریخ‌نگاری چیست؟ تاریخ‌نگاری اتحاد جماهیر شوروی چه ویژگی‌های عمده‌ای داشت؟

نخست اشاره‌ای داشته باشم به گفته‌ای از جورج اورول که در کتاب ۱۹۸۴ آورده. اورول می‌گوید کسی که دشمن را کنترل کند آینده را در اختیار دارد و کسی که حال را کنترل کند گذشته را در دست دارد. این پردازش گذشته که قرار است خورند و پسند امروز یا آینده باشد، فرایندی است همراه با یک حافظه‌سازی و فراموشی گزینشی. از موضوع فقط درمورد تاریخ‌نگاری اتحاد جماهیر شوروی صادق نیست و درباره بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های ملی یا حتی غیرملی هم مصداق دارد. تاریخ که به داوری من یک «علم»، البته نه هم‌سنگ علوم طبیعی است، گفتمانی را به قالب می‌ریزد که برای امروز معنایی ویژه‌ای دارد. اگر تکثیر نگاه‌ها و رهایی از قیدوبندهای اداری و ایدئولوژیکی از پیش به‌هم‌بافته وجود داشته باشد، اینگاه می‌توانیم گونه‌های غنی‌تری از گذشته را بسازیم برای دست دهیم. امروز با منظرهای متفاوت به گذشته نگاه می‌کند و این تکثر نگاه‌ها گذشته را بسیار رنگارنگ می‌کند. این یعنی گفتمانی از آن چیزی که من و دیگران خودم درباره تاریخ‌نگاری از آن به کار گرفتم در اثر بازنویسی آن در زمینه مشترکم که نخست به زبان انگلیسی آمد و بعد به همت خانم ترانه بیلا به فارسی ترجمه و منتشر شد. عنوان این رساله «فرای تاریخ‌نگاری» (Beyond essentialism) است. در آن بحث که انتظار به آسیای مرکزی و ایران هم پرداخته‌ام، آورده‌ام که چگونه موخ اگر تخته‌بند آرا و عقاید ایدئولوژیک نباشد و عاملیت را در انحصار یک گروه یا یک نهاد نداند، می‌تواند به تصویری زیباتر، روشن‌تر، دقیق‌تر و همه‌سوتگرتر از گذشته برود. به هر صورت ذات‌باوری، نابرابری و به‌حاشیه‌راندگی را در تاریخ‌نگاری مطرح می‌کند. اگر بخواهیم از ذات‌باوری بگذریم باید این تکثر و تنوع را ببینیم.

در اینجا به رویدادی اشاره می‌کنم تا روشن شود مصداق این بحث چیست و چگونه نگاه می‌کنم. در ۱۸ مه ۱۸۹۸ یعنی دو سال پس از اشغال خانات خوقند، دو هزار نفر به یکی از پایگاه‌های روسیه در وادی فرغانه در آندیجان حمله کردند. رهبرشان هم کسی بود به نام «دوکچی ایشان». از آن رویداد در تاریخ به نام خیزش یا واقعه اندیجان ۱۸۹۸ نام برده شده است. از آن واقعه یا خیزش ما چه روایتی داریم؟ روایت نخست، روایت روسیه تزاری است که از سوی ترتنیف مطرح می‌شود و آن را حرکت اعتراضی خشک‌اندیشانه یا تعصب دین‌گرایانه کوهی مرتجع می‌خواند. بعد به دوران اتحاد جماهیر شوروی می‌رسیم. در دایره‌المعارف چاپ ۱۹۲۶ با درنظرگرفتن سویه دینی این حرکت، از آن به عنوان اولین اعتراض مردم آسیای میانه علیه امپریالیسم روس نام می‌برد. بعد می‌رسیم به چاپ ۱۹۵۰ دایره‌المعارف شوروی که در آنجا آمده خیزش اندیجان علیه فئودالیسم محلی و استعمار تزاری بود. می‌بینیم اینجا فئودالیسم هم وارد روایت می‌شود. بعد می‌رسیم به دایره‌المعارف شوروی چاپ ۱۹۶۵، که در آن آمده است خیزش اندیجان با هدف بازگشت به ارتجاع خانات آسیای میانه و در تقابل با منافع طبقاتی زحمتکشان آن دیار بود. اجازه دهید بروم به یک رساله دیگر در ۱۹۶۵ که هنوز در دوران شوروی است، می‌گوید خیزش اندیجان در دست متعصبان دینی و مرتجعان بان‌اسلامیست شکل گرفت. در تاریخ‌نگاری امروز جمهوری ازبکستان بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دو خوانش از رویداد اندیجان ۱۸۹۸ وجود دارد. یکی این رویداد را یک خیزش ملی‌گرایانه غیردینی علیه استعمار روس و دیگری آن را خیزشی دینی می‌داند. می‌بینید، واقعه‌ای اتفاق افتاده و در دوران حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی بسته به جایگاه این نظام، چه خوانش‌های متفاوت و متعددی از آن در دست داریم. در کارهایم در زمینه تاریخ‌نگاری اتحاد جماهیر شوروی به نمونه‌های بسیار دیگری از این تفاوت‌ها در روایت گذشته پرداخته‌ام. از این بحث در این گفت‌وگو می‌گذرم فقط خواستم بگویم مصداق حافظه‌سازی و فراموشی گزینشی در مورد تاریخ‌نگاری اتحاد جماهیر شوروی و روسیه تزاری چیست. این موضوع در مورد تاریخ‌نگاری ایران است و شما می‌توانید آن را به تاریخ‌نگاری ایران، تاریخ‌نگاری ترکیه و کشورهایی از این دست بسط دهید و هم‌سنگی‌های بسیار چشمگیری را به خصوص در تاریخ‌نگاری دو صد سال اخیر این کشورها ببینید. به ویژه در مورد کشوری مثل ایران که در همین دو صد سال و خصوصا در صد سال گذشته شاهد تغییرات بسیار چشمگیری در فضای سیاسی بود و به تبع آن تاریخ‌نگاری‌اش هم دستخوش این تغییرات شد.

نگاه نظری به تاریخ‌نگاری در دوره اتحاد شوروی را چگونه تاریخ‌نگاری تحت تغییری پیدا کرد؟

در اتحاد جماهیر شوروی از زمان انقلاب روسیه به این سو شاهد تفاوت‌هایی در نگاه‌های نظری به تاریخ‌نگاری هستیم. به برخی از این خوانش‌ها اشاره کردم. مثلا در اوایل دوره اتحاد جماهیر شوروی این بحث مطرح شد که آیا آن تحولاتی که جوامع غربی یا شمال روسیه تزاری گذراندند، همسنگ تحولات جنوب است. یعنی آیا بر اساس داده‌های مارکسیسم، آن پنج وجه تولید «دوران کمون اولیه، دوران برده‌داری، دوران فئودالیسم، دوران سرمایه‌داری و دوران کمونیسم- آن‌طور که در غرب وجود داشته در مورد شرق هم مصداق دارد؟ آیا شرق هم این دوره‌های تاریخی را حداقل تا پیش از سرمایه‌داری گذرانده است؟ آیا در شرق مثلا در آسیای میانه، قفقاز، ایران، هند و... فئودالیسم داریم یا نه؟ این بحثی بود که پیش‌تر مارکس و انگلس به آن پرداخته بودند و وجه تولید آسیایی را به عنوان وجه تولیدی متفاوت از فئودالیسم برای بسیاری از جوامع شرق، مطرح کرده بودند. این بحث‌ها در شوروی بعد از انقلاب هم جاری بود تا اینکه از سال ۱۹۲۷ کار به جای بازکشید و با آغاز دوران سلطه بلامنازع استالین، دولت شوروی نظر بر این داد که بحث وجوه تولید تاریخی باید به کناری گذاشته شود: تمام جوامع انسانی از جمله جوامع شرق، آسیای جنوب شرقی، آفریقا، آمریکای لاتین و حر جای دیگر بر اساس همان پنج وجه تولید انگشاف پیدا کرده‌اند و بس. اگر کسی از این نظر عدول می‌کرد و نامی از وجه تولید آسیایی می‌برد، باید عقوبتی جان‌فرسا را انتظار می‌کشید. بنابراین این بحث از ۱۹۲۷ ممنوع شد و نوعی نگاه غایت‌مند بر اساس همان داده‌های خودمان شکل گرفت که جوامع انسانی رویه‌رفته به ترتیب از کمون اولیه به برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و در نهایت به سوسیالیسم- کمونیسم می‌رسند.

از زمال ۱۹۲۷ کار به جای بازیک کشید و با آغاز دوران سلطه بلامنازع استالین، دولت شوروی نظر براین داد که بحث وجوه تولید آسیایی باید به کناری گذاشته شود. بنابراین این بحث از ۱۹۲۷ ممنوع شد و نوعی نگاه غایت‌مند بر اساس همان داده‌های خودمان شکل گرفت که جوامع انسانی رویه‌رفته به ترتیب از کمون اولیه به برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و در نهایت به سوسیالیسم- کمونیسم می‌رسند

سرمایه‌داری و دوران کمونیسم- آن‌طور که در غرب وجود داشته در مورد شرق هم مصداق دارد؟ آیا شرق هم این دوره‌های تاریخی را حداقل تا پیش از سرمایه‌داری گذرانده است؟ آیا در شرق مثلا در آسیای میانه، قفقاز، ایران، هند و... فئودالیسم داریم یا نه؟ این بحثی بود که پیش‌تر مارکس و انگلس به آن پرداخته بودند و وجه تولید آسیایی را به عنوان وجه تولیدی متفاوت از فئودالیسم برای بسیاری از جوامع شرق، مطرح کرده بودند. این بحث‌ها در شوروی بعد از انقلاب هم جاری بود تا اینکه از سال ۱۹۲۷ کار به جای بازکشید و با آغاز دوران سلطه بلامنازع استالین، دولت شوروی نظر براین داد که بحث وجوه تولید تاریخی باید به کناری گذاشته شود: تمام جوامع انسانی از جمله جوامع شرق، آسیای جنوب شرقی، آفریقا، آمریکای لاتین و حر جای دیگر بر اساس همان پنج وجه تولید انگشاف پیدا کرده‌اند و بس. اگر کسی از این نظر عدول می‌کرد و نامی از وجه تولید آسیایی می‌برد، باید عقوبتی جان‌فرسا را انتظار می‌کشید. بنابراین این بحث از ۱۹۲۷ ممنوع شد و نوعی نگاه غایت‌مند بر اساس همان داده‌های خودمان شکل گرفت که جوامع انسانی رویه‌رفته به ترتیب از کمون اولیه به برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و در نهایت به سوسیالیسم- کمونیسم می‌رسند.

نگاه نظری به تاریخ‌نگاری در دوره اتحاد شوروی را چگونه تاریخ‌نگاری تحت تغییری پیدا کرد؟

در اتحاد جماهیر شوروی از زمان انقلاب روسیه به این سو شاهد تفاوت‌هایی در نگاه‌های نظری به تاریخ‌نگاری هستیم. به برخی از این خوانش‌ها اشاره کردم. مثلا در اوایل دوره اتحاد جماهیر شوروی این بحث مطرح شد که آیا آن تحولاتی که جوامع غربی یا شمال روسیه تزاری گذراندند، همسنگ تحولات جنوب است. یعنی آیا بر اساس داده‌های مارکسیسم، آن پنج وجه تولید «دوران کمون اولیه، دوران برده‌داری، دوران فئودالیسم، دوران سرمایه‌داری و دوران کمونیسم- آن‌طور که در غرب وجود داشته در مورد شرق هم مصداق دارد؟ آیا شرق هم این دوره‌های تاریخی را حداقل تا پیش از سرمایه‌داری گذرانده است؟ آیا در شرق مثلا در آسیای میانه، قفقاز، ایران، هند و... فئودالیسم داریم یا نه؟ این بحثی بود که پیش‌تر مارکس و انگلس به آن پرداخته بودند و وجه تولید آسیایی را به عنوان وجه تولیدی متفاوت از فئودالیسم برای بسیاری از جوامع شرق، مطرح کرده بودند. این بحث‌ها در شوروی بعد از انقلاب هم جاری بود تا اینکه از سال ۱۹۲۷ کار به جای بازکشید و با آغاز دوران سلطه بلامنازع استالین، دولت شوروی نظر براین داد که بحث وجوه تولید تاریخی باید به کناری گذاشته شود: تمام جوامع انسانی از جمله جوامع شرق، آسیای جنوب شرقی، آفریقا، آمریکای لاتین و حر جای دیگر بر اساس همان پنج وجه تولید انگشاف پیدا کرده‌اند و بس. اگر کسی از این نظر عدول می‌کرد و نامی از وجه تولید آسیایی می‌برد، باید عقوبتی جان‌فرسا را انتظار می‌کشید. بنابراین این بحث از ۱۹۲۷ ممنوع شد و نوعی نگاه غایت‌مند بر اساس همان داده‌های خودمان شکل گرفت که جوامع انسانی رویه‌رفته به ترتیب از کمون اولیه به برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و در نهایت به سوسیالیسم- کمونیسم می‌رسند.

برگ‌هایی از تاریخ مناسبات روسیه و ایران (روایتی از تاریخ‌نگاری شوروی)
بهرام‌الدین صلاح‌الدینوج منافند
ترجمه: تورج اتابکی، نجم کاویانی، خلیل وداد
ناشر: چشمه

تقابل و جنگ‌های پیاپی‌ای که با امپراتوری عثمانی داشت توانست قدرتش را در شمال قفقاز بیشتر کند. در آغاز قرن نوزدهم میلادی نخست رو به قفقاز و جنوب قفقاز کرد و در دو نبرد بسیار تاثیرگذار در تاریخ، ایران را شکست داد و سرزمین‌های شمال رود ارس را از ایران گرفت و خودش را به رود ارس رساند. این پروژه‌ای بود که روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی دنبال کرد و خیال داشت حتی جلوتر هم بیاید و خودش را به خلیج فارس برساند اما جنگ‌های ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ کریمه مانع شد. بعد از این دوره روسیه دیگر در جنوب دست از کشورگشایی برداشت. اما یک اتفاق دیگری آن زمان افتاد که برای روسیه بسیار مهم بود. یکی از بخش‌های مهم صنایع روسیه در قرن نوزدهم میلادی، صنعت نساجی بود. نساجی آن صنایع بسیار مطرح آن زمان جهان بود. بریتانیا و روسیه صنایع نساجی داشتند. این امپراتوری‌ها بنیادی که به عنوان مواد خام صنعت نساجی لازم داشتند عمدتا باید از آمریکا وارد می‌کردند. اما در میانه قرن نوزدهم (۱۸۶۰ -۱۸۶۲) جنگ داخلی آمریکا رخ داد و برای دوره‌ای صادرات پنبه از آمریکا به روسیه و بریتانیا متوقف شد. این بحث را در کتابم درباره آسیای میانه (Post-Soviet Central Asia) مفصل توضیح داده‌ام. هرکدام از این امپراتوری‌ها تلاش کردند برای منابع طبیعی خودشان جایگزینی پیدا کنند. آن موقع این بحث در دولت روسیه تزاری درگرفت که چه کنیم. محافل اقتصادی و مالی روسیه اشاره داشتند که نمونه‌هایی از سرزمین‌های حاصلخیز در جنوب روسیه و آسیای مرکزی به ویژه در وادی فرغانه وجود دارد که در آنها پنبه خوب عمل می‌آید. گفتند برویم آنجا را بگیریم تا بتوانیم خودکفا شویم. وزارت جنگ روسیه اما نگران تقابل با بریتانیا بود که در هند حضور داشت و می‌گفت نباید نزدیک بریتانیا شویم و رودرویی با بریتانیا در منطقه کار خطرناکی است. ولی به هر صورت سرآخر اهل اقتصاد برنده این منطقه نشدند و دولت امپراتوری تزاری روسیه به جنوب لشکرکشی کرد و این منطقه را به دست آورد. در ۱۸۶۴ با چیمکنت شروع کرد. در ۱۸۶۵ تاشکند را گرفت. آن موقع سه خانات داشتیم؛ خوقند، بخارا و خیوه. نخست خوقند را در ۱۸۶۶ گرفت. بعد با بخارا وارد جنگ شد و آنجا را تحت‌الحمایه کرد. بعد خیوه را در ۱۸۷۳ گرفت. بعد سراغ ترکمن‌ها رفت و مرو را اشغال کرد و تا ۱۸۹۰ خودش را به کوه‌های پامیر بدخشان در مرز افغانستان رساند. از نظر اقتصادی بخش چمکمبر در این منطقه وادی فرغانه بود. تخم پنبه آمریکایی را آوردند آنجا کاشتند و محصول بسیار خوبی به بار آمد و وادی فرغانه بسیار بهشت طلایی اقتصاد رو به توسعه روسیه تزاری. در سال ۱۸۸۸ میزان پنبه‌کاری در وادی فرغانه ۸۲ هکتار بود و در سال ۱۹۱۶ به یک‌میلیون و ۳۰۰ هزار هکتار رسید، رشدی بسیار چشمگیر. در همین زمان روسیه تلاش کرد محدود به قلمرو خود در وادی فرغانه و آسیای میانه و بخارا و خوقند و خیوه و ترکمن نماند و از آنجا هم پایین‌تر بیاید، به خراسان ایران. روسیه رابطه تنگاتنگی با خراسان برقرار کرد و تلاش کرد دشت‌های حاصلخیز سالار حدی را برای مازندران و روستاهایی را در خراسان داشته باشد و جماعت روس را آنجا سکنا کند و سرزمین‌هایی را در شرق و شمال گرگان به زیر کشت بیاورد. این داستان دومین روس‌ها از میانه قرن ۱۹ به دلیل جنگ داخلی اتفاق می‌افتد مهاجرت آمریکاست. وقتی من این را می‌گویم همه تعجب می‌کنند. ولی می‌بینید که گلوبالیسم به جهان‌گیرایی آن زمان نیز وجود داشته و استقبالی که آن سوی دریای آتلانتیک پیش آمده ابعی بعنی جنگ داخلی آمریکا تاثیرش را در اشغال سرزمین‌های تازه این سو در آسیای میانه و ایران می‌گذارد.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تاریخ‌نگاری در جمهوری فدراتیو روسیه و کشورهای تازه‌استقلال‌یافته چه سمت‌وسویی پیدا کرد؟

در این فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال سرزمین‌های جنوب اتحاد شوروی (پنج کشور در آسیای مرکزی: ازبکستان، ارزکستان، قرقیزستان، قزاقستان و ترکمنستان و سه کشور در قفقاز: ارمنستان، گرجستان و آذربایجان)، قرار بر این رفت تا کشورهای تازه به استقلال رسیده، تاریخ ملی خود را داشته باشند، تاریخی که در کتاب‌های درسی عامل عوام‌بخشی به شهروندان این سرزمین‌ها باشد. در آسیای مرکزی نمونه‌های بسیاری از این تلاش را می‌توان سراغ گرفت که هر دو مقاله‌ام منتعدی به آنها پرداخته‌ام. در این تاریخ‌نگاری ملی، اسماعیل سامانی نماد هویت ملی تاجیکان شد و تیمور لنگ نشان‌گول بدری ازبکان را به تر کرد. پیکره‌های اسماعیل سامانی و تیمور لنگ جای مجسمه‌های لنین را در تاجیکستان و ازبکستان گرفت و عکس‌هایشان بر تمبر بستی و اسکناس‌های ریز و درشت نشست. همین فرایند تاریخ‌پردازی را در آذربایجان، ارمنستان و گرجستان داریم. من این موهبت نصیبم شد که در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ در بسیاری از نشست‌هایی که در این کشورها درباره تاریخ‌نگاری ملی‌شان برپا شد، دولتی و غیردولتی، شرکت کنم. شاهد و ناظر. بسیاری از دوستان مورخ این سرزمین‌ها را از پیش می‌شناختم، وقتی به آسیای مرکزی و قفقاز سفر می‌کردم محبت می‌کردند و اجازه می‌دادند در جلسات‌شان به عنوان مستمع آزاد حضور داشته باشم. ساکت می‌نشستم و فقط گوش می‌کردم. اما برای من بسیار آموزنده بود. اینکه چگونه شما یک کشور می‌سازید، یک چارچوب جغرافیایی می‌سازید و بعد قرار است تاریخ این کشور را بنویسید و بگویید تاریخ ما از کجا شروع شد و ما میراث‌دار چه چیزی هستیم.

تنوع قومی در این کشورها مشکلات تاریخی فراوانی ایجاد می‌کند. مثلا آن نگاهی را که ازبک‌ها به تیمور دارند و او را به عنوان نماینده هویت تاریخی خودشان می‌دانند، تاجیک‌ها ندارند و از آن سو تاجیک‌ها رو می‌کنند به اسماعیل سامانی و پیکره بسیار بزرگ اسماعیل سامانی در قلب دوشنبه جای مجسمه لنین را می‌گیرد. ترکمن‌ها درپه‌در دنبال هویت و شخصیتی از گذشته‌شان هستند که بیاید و نمادی از هویت‌شان بشود. مختومقلی شاعر چنین نقشی برایشان می‌کرد و برای قرقیزها این مانائس است که سند هویت ملی‌شان می‌شود. هوسکنش در قفقاز هم بود مثلا جایگاه حزب مساوات و محمدامین رسول‌زاده در تاریخ معاصر جمهوری آذربایجان. جایگاه دانشگاه در جمهوری ارمنستان. جایگاه مشنوبک‌های گرجی در تاریخ‌نگاری معاصر گرجستان و از این دست. این یکی از شیندنی‌ترین و زیباترین تجربه‌هایی بود که من خود شاهدش بودم و هنوز هم این فرایند به نظر من تمام‌شده نیست. هنوز هم مثلا وقتی که ازبک‌ها می‌خواهند به واقعه اندیجان بپردازند، آن دو گرایش بسته به اینکه چه کسی در حکومت است، تغییر می‌کند. زمان اسلام کریموف تاریخ‌نگاری رسمی به جد مخالف بود کـه به خیزش ۱۸۹۸ اندیجان هویتی دینی بخشـد چون دولت نوپنیاد ازبکستان با گروه‌های تندرو اسلامی در ازبکستان مشکل داشت. این گروه‌ها بعدا همکار طالبان و حکومت اسلامی سوریه و شامات شدند. کریموف به شـدت نگران حضور این گروه‌ها بود و بنابراین در خوانش گذشـته تلاش می‌کـرد نقش اهل دین را به نوعی تقلیل دهد. به همین خاطر بیشـتر روی جنبه ملی و میهنی و ضداستعماری خیـزش اندیجان تکیه می‌کرد. همان زمان بودند البته گرایش‌های دینی در ازبکستان که خیزش دوکچی ایشان را با صفت دینی می‌ستودند. شما با یک دوجنیز از این مشکلات در تاریخ‌نگاری امروزه ایران هم روبه‌رو هسـتید که همچنان مانده‌اند تا کنون در شـوروی- گذشـته نزدیک به کنار- جگرکند بیایند.

در جمهوری فدراتیو روسـیه دستاوین جیز دیگری است. در دوران پلشین و نخستین سـال‌های پوتین تلاش شد گذشـته‌ای سیار درخشان از امپراتوری تزاری روسیه به دست دادند که گویا به دلیل انقلاب ۱۹۱۷ بلشویک‌ها، این امپراتوری رو به گسـترش و بسیار شکوهمند پایان گرفت و بر طبله‌ای بر سر این کشـور آمده سیب سازش بلشویک‌ها بوده اسـت. این دوره نخسـت در تاریخ‌نـگاری روسـیه بعد از فروپاشـی اتحـاد جماهیر شـوروی بود. از دوره دوم پوتیـن تحولـی در تاریخ‌نگاری جمهوری فدراتیو روسـیه رخ داد. حالا دوران شـوروی آرام‌آرام به عنوان تجربه‌ای که نمی‌شـود از آن گذشـت در تاریخ‌نگاری روسـیه جا خوش کرد. شـوروی کشـوری بوده که به عنوان ابرقدرت یک دوره تاریخی جایگاه بسـیار والایی داشته و باید حفظ و به دیده گرفته شـود و جمهوری فدراتیو روسـیه میراث‌دار اتحاد جماهیر شوروی باشـد. در همین انتخابات اخیر که اسم رفراندوم به آن دادند یک بار از مفاد اصلاحیه قانون اساسی این بود که جمهوری فدراتیو روسیه میراث‌دار ارزش‌ها و دستاوردهای اتحاد جماهیر شوروی است. در کار سال‌های پیسـش به راحتی می